

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

به سلسله نشر مقالات سابق

(مقاله هشتم)

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۲۸ فبروری ۲۰۰۷

قهرمانان دیروز و قهرمانان امروز

با تجدید نظر و اضافات

در عرصه های مختلف جوامع بشری و شاید در هر زبان دنیا جایی برای کلمه "قهرمان" وجود داشته باشد. آنچه را در زبان فارسی زیر مقوله "قهرمان" میشناسیم، در زبانهای فرنگی در دو مفهوم متفاوت استعمال میگردد. یکی همان مفهوم واقعی کلمه، که آن را در زبان انگلیسی Hero، در زبان آلمانی Held و در زبان چکی Hrdina گویند. و دگر مقوله کاملاً متفارقی، که امروزه روز در ساحه ورزش و مسابقات ورزشی مورد استعمال پیدا کرده، و آن مرادف اصطلاح Champion فرنگی است. "قهرمان" یا چمپین در عرصه سپورت و مسابقات سپورتنی به کسی گویند، که بیشتر و برتر از همه کس بدرخشد و "گوی سبقت" را از همه بریاید.

اما در زبان فارسی دری:

قاموس های فارسی عمید و معین و غیاث اللغات، "قهرمان" را معرب لغت پهلوی "گهرمان" دانسته اند. فرهنگ معین آن را در معنای "فرمانروا، کارفرما، پهلوان، دلیر، وکیل دخل و خرج، ناظر" می آورد، و برای اثبات مدعای خود مثالهایی از کلام قدما میزند. تازیان این کلمه را که از فارسی گرفته اند، در معنای "قائم بکارهای کسی و خزینه دار و وکیل و نگهدارنده آنچه در تحت تصرف او باشد" استعمال میکنند (۱). داکتر محمد التونجی، که دوکتورای زبان و ادبیات فارسی را از "پوهنتون تهران" و دکتورای ادبیات عربی را از "پوهنتون دمشق" بدست آورده، در فرهنگ "فارسی - عربی" خود کلمه "قهرمان" را در معنای "امر، بطل، شجاع، وکیل الخرج و الدخل" می آورد. (۲)

اعراب که این کلمه را از فارسی گرفته اند، به قاعده خود جمع بسته و ترکیب "قهارمه" را استعمال میکنند؛ یعنی که جمع عربی "قهرمان" همانا "قهارمه" است. البته برای زبان فارسی، جمع فارسی این کلمه، یعنی "قهرمانان" یا "قهرمان ها" مدار اعتبار است. فارسی زبانان بعضاً "جمع عربی" کلمات فارسی عربی شده و "معرب" را پسندیده و چنین کلمات را به قاعده اعراب جمع بندی میکنند، که نه کاریست صواب. دری زبانان را نشاید، که کلماتی از قبیل "فرمان، استاد، درویش، رند، کُرد، ترک، بندر، سرحد، بستان و غیره" را بشکل عربی جمع بسته و "فرامین، اساتید، درویش، رُند، اکراد، اتراک، بنادر، سرحدات، بساتین و غیره" بگویند. بعد ازین تحلیل لغوی برویم به اصل موضوع و ببینیم، که استعمال کلمه "قهرمان" در زمان ما چه مدلول و مفهومی را بخود گرفته است.

تا جایی که تاریخ بیاد میدهد:

بدون تردید که قهرمانان در عرصه و پهنای تاریخ ما هم بسیار سراغ میگردند، و "بزرگترین قهرمان" خود مردم و ملت مایند، که از ادوار گذشته تا به امروز رشادتی بس بزرگ از خود نشان داده اند. ولی وقتی پای "افراد و رویدادهای جنگی" به میان می آید، فرق باید گذاشت بین "قهرمانان دیروزی" و "قهرمانان امروزی".

فرق کلی قهرمانان دیروزی ما با باصطلاح "قهرمانان امروزی" درینست، که قهرمانان دیروز متکی به مردم و ملت خود بودند و هیچ ارتباط و اتکائی به خارج و بیگانه نداشته اند. در حالی که این امر در جریانات امروز وطن، نحوه دیگری بخود گرفته. قهرمان حقیقی دیروزی را مردم و تاریخ انتخاب میکردند، ولی قهرمانان کذائی امروزی بنا بر مسایلی از قبیل "زور، مصلحت، فشار بیرونی و غیره" علم گردیده اند. از نظر من قهرمانان واقعی ملت ما، "هزاران سپاهی گمنامی" بودند، که فی سبیل الله و در راه آزادی وطن، خونهای پاک و جانهای شیرین خود را فدا کردند، بدون اینکه سر سوزنی "مدیون و وابسته اغیار" بوده و انتظار مکافاتی را برده باشند. اینان "قهرمانان ملی حقیقی" مایند، ولو که بدین نام ثبت تاریخ نشده اند. بصراحت باید گفت، که متأسفانه در جهاد بی مثال ملت افغان، هیچ یک از "سران بزرگ مجاهدان" را نمیتوان "قهرمان" خواند، چه رسد به اینکه ایشان را سزوار احراز لقب فرخنده و بس باشکوه "قهرمان ملی افغانستان" بتوان دانست. و علتش هم روشنتر از آنست، که به شرح و بیانی نیاز داشته باشد. اگر از قهرمانان تاریخی خود چون ابومسلم خراسانی، یعقوب لیث صفار و غیرهم بگذریم، در قرنهای نزده و بیست، به این قهرمانان بر میخوریم:

۱- قهرمانان جنگ اول افغان و انگلیس

- میر مسجدی خان رهبر مشهور کوهستان (کاپیسا و پروان)
- نائب امین الله خان لوگری
- غازی عبدالله خان اچکزی
- وزیر محمد اکبر خان و بسا سرداران دیگر سپاه ملی

۲- قهرمانان جنگ دوم افغان و انگلیس

- دوشیزه ملالی علمبردار جنگ میوند (۳)
- محمد جان خان غازی وردگ
- سردار محمد ایوب خان فاتح میوند
- میربچه خان کوهدامنی
- ملا مشک عالم و دگر جانبازان فخیم راه آزادی

۳- قهرمانان جنگ سوم افغان و انگلیس

- بدون شک قهرمان اصلی و محصل حقیقی استقلال افغانستان، اعلیحضرت غازی امان الله خان بود و بدون شک که امان الله خان به داعیه استقلال خواهی نمیرسید، اگر حلقات روشنفکری مشروطیت دوم و در رأس همه مرحوم علامه محمود بیگ طرزی، وجود نمیداشتند. پس تمام این بزرگواران جانباز، قهرمانان استقلال اند. با تأسف باید گفت، که در جنگ آزادی بخش ملی و جهاد بی مثال ما در برابر اشغالگران شوروی، هیچ یک از قوماندانان بزرگ و رهبران تنظیم ها را سراغ نداریم که سزوار لقب "قهرمان" باشند. البته در بین مجاهدان صدها و هزاران قهرمان گمنام وجود داشتند، و یا دارند، که امروز کسی از ایشان نام نمی برد، کذا اینکه خود نیز نمی خواهند جهاد خود را به رخ مردم و خلق الله بکشند و دین را به دنیا بفروشند. اگر دیروز لقب "قهرمان" را مردم به کسی میدادند، امروز این لقب به وسیله "زور مسلح" و از طریق لوله تفنگ "سلاحسالاران" گرفته میشود.

وقتی نکات بالا را مد نظر میگیریم، به بی پایگی نظر مقاله نویس "ایدز اجتماعی" آقای خوجه بشیر احمد انصاری پی میبریم، که در شماره ۷۶۴ جریده امید نوشت :

« جامعه سیاسی ما نتوانسته است قهرمان خویش را تعریف نماید. در این میان پادوی ارتش بیگانه با فردی که همه هستی خویش را در راه دفاع از آزادی و تمامیت ارضی کشور و ملتش قربانی نموده یکسان شناخته می شود. جامعه ای که نتواند قهرمان خویش را تعریف نموده و یا از تشخیص قهرمان خویش عاجز بماند، چطور می توان اسم ملت را بر آن گذاشت. » (پایان نقل قول)

سخنی تا این حد بی اساس تا حال از هیچ نویسنده معتبری نخوانده ام. به فحوا فرموده آقای انصاری، گویا ملتی که قهرمان خود را نشناخت، "ملت" نیست. مگر شرط "ملت بودن" هرو مرو "تشخیص قهرمان" است؟؟؟؟؟؟ فرموده جناب انصاری در واقع توهین بزرگیست، به تمام ملت بزرگ و "قهرمان پرور" ما. بلی! ملت ما هم قهرمانان فراوان داشته، هم قهرمانان خود را می شناسد و هم نامهای مبارکشان را در حافظه و "آرشیف زرنگار" تاریخ خود حفظ کرده.

اما مقصد از "قهرمان" در نوشته جناب انصاری همانا "قوماندان احمد شاه مسعود" است، چنانکه در پراگراف دیگر خود آنرا بصراحت بر زبان میراند و میگوید :

« تهاجم تبلیغاتی کنونی نه تنها ارزشها را از اعتبار ساقط می سازد که سمبولهای بلند و پرشکوه ارزش را در میان ملتها و جوامع مختلف هدف قرار میدهد. برنامه ریزان این سیاست می خواهند که (هوشی مین) را از ویتنام، (مائوتسه تونگ) را از چین، (مهاتماگاندی) را از هند، (محمد اقبال) را از پاکستان، (چیگوارا) را از کوبا، (عمر مختار) را از لیبیا و (احمد شاه مسعود...).... را از افغانستان رانده و ارتباط توده ها را با سمبولهای آزادی، مفاخر ملی و قهرمانان عزت و خودباوری شان قطع نموده و در مقابل، مدلهاهی مورد نظر خویش را جایگزین آنها نمایند. » (ختم نقل قول)

درین شکی نیست، که "خلع سلاح کردن" واقعی یک ملت، تهی کردن آن از ارزش های والای آنست و تا مردم از چنین ارزشها تهی نگردند، تسلط بر ایشان امکان هم ندارد. بسا نکات مقاله "ایدز اجتماعی" آقای انصاری قابل پذیرش است، ولی میترسم از اینکه بمیدان انداختن چنین مقاله ای، بر مرام دگری استوار نباشد. از قرائن برمی آید، که آقای بشیر احمد انصاری بخاطر به کرسی نشاندن مدعای "مسعود طلبانه" خود و خاص برای برکشیدن همین نکته، مقاله عریض و طویلی را نوشته باشند. و برویم سراغ مطلوب آقای انصاری و ببینیم که آیا کلمه "قهرمان" در شأن "قواندان مسعود" جور می آید، یا نه؟؟؟ من میگویم، که :

اگر قوماندان مسعود متکی به غیر نمی بود؛ اگر مسعود با اشغالگران روس نمی ساخت و از طریق عقد معاهده خائنانه خنجان ، به جهاد از پشت خنجر نمی زد ؛ اگر مسعود ثروت های طبیعی وطن ما را چور نمی انداخت ؛ اگر مسعود و حواریانش آثار باستانی یگانه و "منحصر به فرد" ما را به تاراج نمیردند؛ اگر مسعود تمام ملت را در نظر میداشت و تبعیض قومی و زبانی در نهادش سراغ نمیشد؛ اگر مسعود بخاطر احراز انحصارطلبانه و یکه تازانه قدرت با دگر تنظیم ها نمیکند و بالوسیله کابل "بجان برابر" ما را به خاکدان خاک برابر نمیساخت؛ اگر شست هزار خانواده کابلی در عزای عزیزان کشته دست مسعود و گلبدین و دوستم و مزاری و اکبری و کریم خلیلی و محقق و سیاف و ... نمی نشستند و اگر "اگرها"ی بسیار دگر چهره قومندان مسعود را گردپوش و غبارآلود نمیکردند، به یقین که ملت و مردم قدردان افغان پاش را میشناختند و نامش را به نکوئی میبردند و همانگونه که برای غازیان جنگهای اول و دوم "افغان - انگلیس" ترانه ها سرودند و در سر هر بازار خواندند، برای قوماندان مسعود هم عین کار را میکردند.

آقای انصاری دچار تناقض گوئی میشود، وقتی از یک طرف "ملت شدن" را منوط به "تشخیص قهرمان" میسازد و چون چنین چیزی را در کشور خود نمیبیند، منکر موجودیت "ملت" میگردد. ولی از طرف دیگر ، همین آغا ، "احمد شاه مسعود" را از "مفاخر ملی" میشمارد. از جناب میپرسم، که وقتی "ملت" موجود نباشد، "مفاخر ملی" چه معنی دارد؟؟؟ این طرز استدلال بمانند حالتیست، که کسی به امید یخمالک خوردن "پله کش" بدود، ولی پیش از خوردن یخمالک، به زمین بخورد و پشت و پهلو بشکند.

آقای بشیر احمد انصاری در پراگراف اول نیز در دام تناقض گوئی بند مانده بودند. توجه کنید، وقتی که میفرمایند : جمله « ... فردی که همه هستی خویش را در راه دفاع از آزادی و تمامیت ارضی کشور و ملتش قربانی نموده...» (که مراد ازین مرد "مسعود" است) و جمله یک سطر بعد تر را که میفرماید : « جامعه ای که نتواند قهرمان خویش را تعریف نموده و یا از تشخیص قهرمان خویش عاجز بماند ، چطور می توان اسم ملت را بر آن گذاشت. » چگونه باهم آشتی بدهیم؟؟؟؟؟ جناب در جمله اول فرض را بر "موجودیت ملت" مینهد ، ولی در جمله دوم، خود گپ خویش را میشکند. اگر "ملت" موجود نباشد، چطور کسی بتواند جان خود را در راه آزادی آن "ملت" قربانی نماید؟؟؟؟ پس فرض جناب در جمله اول بر اینست، که "ملت" موجود است، در غیر آن خود را در "راه ملت" قربان کردن، معنائی ندارد. ایشان در جمله دومی در پی نفی وجود "ملت" برمی آیند، وقتی گله سر میدهند که جامعه مدنظر ایشان، "ملت" نیست، یعنی همان جامعه ای که چند ثانیه پیش "ملت" بود، اینک "ملت" نیست.

آقای خوجه بشیر احمد انصاری بعد از تمهید عالمانه - که در واقع مقدمه چینی طرارانیه ای بیش نیست - وقتی در کنار "لغزشگاه خودساخته و مسعود پرستانه" پیاده میگردند، "واقعیت بینی" را چنان از دست میدهند، که سخنان به تناقضگوئی می انجامد.

به خوجه صاحب بشیر انصاری جداً گوشزد میکنم، که اجتماع و جامعه و ملت ما هرگز و هیچگاه به "ایدز اجتماعی" دچار نبوده و همیشه خوب و بد و نیکان و بدان و قهرمانان و خائنان را درست تشخیص کرده اند، چنانکه قهرمانان سه جنگ "افغان - انگلیس" را در سینه بی کینه و باسپاس خود تا جاودانه جا داده. این ملت ارجمند و حقیقت بین مگر قهرمانان "دروغین" و "زورکی" را نیز دقیقاً شناخته است و تا جهان است بر ایشان نفرین خواهد فرستاد. با تفصیلات بالا نتیجه میگیریم، که نویسنده مقاله "ایدز اجتماعی" خود به "ایدز فکری" ، "ایدز ذهنی" و "ایدز مغزی" گرفتار است و آنقدر در پرستش معبود خود غرق گردیده، که قوه تعقل و تمییز نیک و بد را از وی ربوده است.

اگر آقای خواجه بشیر احمد انصاری بخواهند جوابی گویند، بسیار آرزو دارم که مردوار و بنام شخص شخیص خود وارد میدان گردند، نه اینکه مانند همیشه زیر نامهای مستعار و از ورای نقاب و حجاب و چادری، به چپ و راست تیر بپراکنند. تیر بیندازند و کمان را پنهان نمایند. قطعه ذیل را که بداهتاً بر زبان قلم جاری گشت، حسن ختام این مقال میکنم :

مردان مرد را ز من بینوا بگوی
تا مرد وار وارد این رزمگه شوند
نی آنکه از ورای حجاب و نقابها
با صد خرام باسط صد بزمگه شوند

توضیحات :

۱ - صفحه ۳۹۵ فرهنگ "عربی به فارسی" اثر سید عبدالرضا علوی، چاپ اول ۱۳۷۴ ، انتشارات ایرانزمین - انتشارات کامانگیر ، تهران

۲ - ۴۴۶ فرهنگ "فارسی - عربی" اثر داکتر محمد التونجی، چاپ اول ۱۳۷۳، چاپ حیدری، انتشارات هیرمند، تهران

۳ - مرحوم میر غلام محمد غبار در جلد اول اثر ماندگار خود "افغانستان در مسیر تاریخ"، ضمن شرح جنگ میوند و رشادت ملالی، دخت قهرمان افغان، چنین نویسد:

«در این جنگ مشهور (جنگ میوند) که پشت حکومت انگیس را در هند به لرزه آورد، زنان افغان هم شرکت کرده بودند و داستان ملالی، دوشیزه جوانی که در میدان جنگ میوند بیرق سپاه ملی را در عوض بیرقدار کشته شده، در شانه میکشید، از همینجا نشئت کرد و این دو بیت از زبان او در میدان جنگ در افغانستان طنین انداخت:

خال به د یار له وینو کنبیژدم چه شینکی باغ کنبی گل گلاب و شرموینه
که په میوند کنبی شهید نسوی خدای یژو لالیه بی ننکی ته دی ساتینه

این دو بیت را یک زمانی - احتمالاً بیشتر از بیست سال پیش - به شکل ذیل به نظم دری ترجمه کرده و در نشریه "پیک صف آرا" چاپ برلین غرب، به نشر سپرده بودم:

ز خون یار نهم خال سرخ بر رخسار کزو خجل بشود صد گلاب در گلزار
شهید جبهه میوند گر نگریدی ز شرم زندگیت تا ابد دهد آزار

این ترجمه گرچه کاملاً دقیق نیست، مگر بخاطر حفظ امانت همان زمان، تغییرش ندادم.

۴ - "باسط" بر وزن "صاحب" و "شاغل" و "فاعل" و "عازم"، یعنی "گستراننده"، پهن کننده"